

گفت من درواری خدمت ویدرسیده ام یکبار در کفره و یکبار در پنج چوچند روز  
 در خدمت وی بودم گفت بولات خود با درویش در میان ایشان ماست که صحبت ایشان  
 ایشان ترا ضرر میکند بعضی از عزیزان میفزون بود که در آن وقت خدمت سید در  
 سفر بود با وی ملاقات کرده در ملاقاتی معارفی که میگفتنا صدق تو که بر خدایه  
 عنه نقل بسیار میکرد و هر بار که صدق تو که بر صحبت رقت میکرد و قطرات اشک  
 از چشم وی میریخت سر بیان میگفتند که وی اکنون در مقام بویگویی است و بعضی  
 از عزیزان که صحبت وی رسیده بودند میگفتند که ما بگویم ذاتی و یکی ندیده ایم  
 و بعضی از مردم خرد جاه که در قبول و انکار غالباً از تعصب خالی بوده اند وی  
 بعضی کلماتها که این طایفه را میباید نقل میکردی که بر سخن وی همه اعجاب است  
 از بعضی مسافران معتمد نقل کرده اند که در وقت مقدمه جا به عزت مشهوره  
 علی ساجیه است که در شب بیکار کرده بوده اند در راه که میگفتند از دل جان  
 جا به روشنائی در نظر ایشان آمده بوده است که از زمین مرتفع شده و آسمان رسیده  
 در بخت مانده اند که آن چه روشنائی است هم شب بجز خود رسیده اند دیده اند که  
 آن روشنائی در جاب لنگر خدمت سید است قدس سره چون بلند کرده اند و صدق  
 کرده اند چنان مشاهده افکاره که آن نور است که از خانه که سرقدوی در انجاست و باید  
 و از بعضی در ایشان چنان در یافته ام که توجیه بر قدس سره وی موجب جمعیت است  
 والله تعالی علم و قدرت خودی خواجه ناصر الدین عبد الله مد الله تعالی اعلا

ایشان فرمودند که خدمت سید قدس سره حضرت خواجه بزرگ خواجه بها الله  
 قدس الله سره در نواحی بسوز دیده بود وصیحت داشته و طریق ایشان را معتمد  
 بود و از وی هم می شنید که خود را بر این طریق میباشند و دیگر فرمودند که خدمت  
 قدس سره میگفت که هر یک که میسر سیدم از خود بیان می رسیده و خود را بصیحت  
 ایشان می رسایند و چون روبرو سیدم گفتند اینجا آمدند و نه هست مولا با  
 نام چون پیش وی رفتم و برایشناختم که در اوان تحصیل در بزم بزرگ بودم و وی  
 گفتم که ترا چه شد بر زبان روی گفت هر صبح که بر میخاستم سردی بودم در زانو  
 ایشان مرا یکی طرف می کشید و یکی آن طرف با مدار می رسانتم مرا چیزی فرود  
 که از همه خلاصت می فرمودند که این سخن با چند بار از خدمت سید شنیده  
 می شد و قطرات اشک از چشم وی معلوم می شد که آن سخن در آن وقت که از  
 فرموده و زوی تا بر بسا کرده بوده است و در بعضی از رسایل خود آورده کرد  
 تاریخ سنه تسع و سبعین و سبعمائة که در شهر هرات در خاقان جدیدی در  
 مولانا ظفر الدین خلوی رحمة الله ساکن بود بر تاکه مسجد خدمت مولا نا از ظفر  
 خردکیان پرورد آمد و روی جلوت من نهاد و فریاد بر کرد که از برای خدمت خودی  
 که میگوید سخن آفریندگی من خلیل آوردید و شصت سال شد که سید و اندک  
 رسیده ام از تراب فقر عزیزی حاضر بود گفتا از همان حیات مجنون تا اول  
 الهیست که خائهای مرد رفتی و هر چند چیزی خوردی و چون پرورد آمد

کتاب

خواجه  
 ابوالفضل  
 علی ساجیه